

معنای حقوق:

1- مجموعه قواعدی که بر اشخاص، از این جهت که در اجتماع هستند، حکومت میکنند. به این قواعد حقوق میگویند. حقوق ایران، تجارت، خصوصی، و... معنای بالا را می دهد. این حقوق معادل واژه ی low و القانون می باشد.

2- مجموعه توانایی ها، امتیازات و سلطه هایی که انسان از آن برخوردار است، چه نسبت به چیزی، یا نسبت به شخص دیگر. این مجموعه امتیازات را حقوق می گویند، که جمع حق است. سلطه و امتیاز و توانایی نسبت به شخص یا چیزی را حق می گویند. القانون.

حق در فق اسلامی به سلطنت هم تعبیر شده، این سلطه و امتیاز ممکن است به طور طبیعی و فطری و خدادادی به انسان داده شده باشد که قابل سلب شدن نیست و دولت نمی تواند آن را سلب کند مانند حق حیات، آزادی، ممنوعیت تبعیض نژادی و ...

ممکن است در یک جامعه دولت به موجب قانون، حق را به شخصی بدهد که سلب آن به حیثیت انسان، و انسان بودن لطمه ای وارد نمیکند.

دسته ای از حق ها که در نظامهای خاص حقوقی، قانونگذار جعل حقوقی می کند، ممکن است در نظام های دیگر وجود نداشته باشد. مثل اختیارات در قانون مدنی و فقه، حق فسخ معامله، حق شبهه، حق قصاص و ...

3- حقوق به معنای علم حقوق است.

4- حقوق به معنای دستمزد.

#### مبانی حقوق:

اساس و ریشه چیزی را مبنا می گویند، که آن چیز از آنجا استخراج می شود. منبع حقوقی جایی است که حقوق در آنجا وجود دارد و از آنجا گرفته می شود. (منبع آب: چاه است و مبنای آب: سفره های زیرزمینی است.)

مبنای حقوق پاسخی است که به سوال زیر می دهیم:

چرا باید حقوق را رعایت کنیم؟ ریشه ی الزام به رعایت حقوق چیست؟

1. مکتب تاریخی (Historical)

2. مکتب تحققی (Positivism): الف- حقوقی (juridical) ب- اجتماعی (social)

3. مکتب حقوق طبیعی یا فطری (Naturalism)

دو مکتب تحققی حقوقی و حقوق طبیعی در مقابل هم شکل گرفته اند. مکتب تحققی حقوقی راه را به نادیده گرفتن حقوق انسانها باز می کند و مکتب حقوق فطری، اجرای عدالت و پیشگیری از ظلم و ستم دارد.

البته مکاتب مبنای حقوق نیست بلکه نظرات این دو مکتب مبناست. طبق مکتب تحققی حقوقی، منشاء و مبنای قواعد حقوقی، دولت است و چون دولت قانونی را وضع کرده، مردم نیز آن را رعایت کنند. چه قانون عادلانه باشد و چه غیر عادلانه.

قدرت عمومی، دولت، یا هر گروهی که قدرت داشته باشد منشاء حقوق است. باید توجه داشته باشیم، آنچه را که دولت می گوید، آنچه را که قانونگذار جعل می کند، منشاء است.

حق قانونگذاری از طرف خود مردم است، قواعدی که باید جعل شود می بایست از طرف خود مردم باشد. ولی امکان آن نیست و به شیوه ی دموکراسی غیر مستقیم عمل می کنند و به عنوان قانونگذار، اشخاصی را معین می کنند که از طرف مردم قوانینی را وضع کنند و از آن پیروی می کنند. و منشاء چیزی جز خواست دولت نیست و خواست دولت خواست مردم است.

نمایندگان را ملت خواسته اند تا آن طوری که می‌خواهند قانون را وضع کنند ، ولی نمایندگان قوانینی غیر از خواست مردم وضع میکنند. که مکتب تحقیقی حقوقی می‌گوید: مردم باید از آن اطاعت کنند.

مکتب حقوق طبیعی یا فطری می‌گوید آنچه که باعث اطاعت از قواعد حقوقی است، عدالت است و دلیل اطاعت، فرمان قانونگذار یا حاکم نیست ! و دلیل پای بندی به یک قانون ، عادلانه بودن آن است و چون فطرت مردم عدالت خواه است، مردم از آن اطاعت می‌کنند. قواعد حقوقی از عدالت ناشی می‌شود، قواعدی که عادلانه نیست، منشاء حقوق نیست. به همین دلیل حقوق را به "علم دادگستری" تعبیر کرده اند.

ما ادعا می‌کنیم که مردم عدالت خواه اند. ولی بعضی خواستار انجام عدالت نیستند. بعضی طبیعت خود را نادیده گرفته و به ارزش ها عمل نمی‌کنند و این باعث نمی‌شود فطری بودن و ذاتی بودن آن ارزش، از بین برود.

عدالت امری ذاتی است، یعنی کسی نیست که بگوید عدالت خوب نیست. حتی خلافکار ها نیز اعتقاد به عدالت دارند. ولی گاهی به آن عمل نمی‌کنند و گاهی آن را پایمال میکنند، و یا شاید عدالت را اشتباه فهمیده اند. یا اینکه به دلیل خواسته های خود، معنای عدالت را عوض می‌کنند.

نتیجه‌ی این نظریه این است که منشاء یا مبنای حقوق، عدالت است و حقوق غیر عادلانه اصلاً حقوق نیست. مردم بالطبع از حقوق عادلانه تبعیت می‌کنند.

طبق این نتیجه گیری مردم از قاعده ی غیر عادلانه پیروی نمی‌کنند (نباید کنند، حق دارند نکنند). و عدم پیروی موجب مقاومت در برابر قانون می‌شود. (نافرمانی مدنی)

نتیجه ی حقوق فطری نافرمانی از قانونی است که احساس شود عادلانه نیست.

ولی این کار جامعه را به هرج و مرج می‌کشاند لذا قانون گذار باید قاعده ی حقوقی ای جعل کند که عادلانه باشد تا مردم به آن عمل کنند. یعنی اگر دولت می‌خواهد که مردم از آن اطاعت کنند باید عدالت را اجرا کند.

مردم در عین حال که عدالت خواه اند، خودخواه اند. و در عین حال زیاده خواه هم هستند. و اگر قانون و عدالت در برابر خواسته های افراد باشد، افراد از دیدگاه خود، حق و عدالت را طوری تعریف می‌کنند که به نفع خودشان باشد.

مصادیق عدالت از زمانی تا زمان دیگر امکان تغییر دارد. لذا مصادیق عدالت را خود مردم نمی‌توانند وضع کنند.

استاملر می‌گوید: حقوق طبیعی ثابت نیست و در هر محیط جداگانه تعبیر می‌شود و ممکن است قاعده ی عادلانه ی دیروز، فردا ظلم محض باشد. آنچه ثابت می‌ماند مشوق رسیدن به عدالت است که در هر جامعه حقوق طبیعی ویژه ای را ایجاب می‌کند.

حق تشخیص عادلانه بودن یا نبودن، به مردم داده نشده است و قانونگذار نیز آزاد و رها نیست (بر خلاف مکتب تحقیقی). قانونگذار را مردم تعیین کرده اند و قانونگذار باید بر پایه ی عدالت عمل کند و حق مردم را در نظر بگیرد و در این صورت مردم نیز باید به قانون عمل کنند.

وقتی قانون عادلانه نبود مردم نباید خلاف آن عمل کنند بلکه باید به قانونگذار گفت تا آن را عوض کند.

### جمع دو مبنا و نتیجه ی آن

قانون آن است که قانونگذار بر پایه ی عدالت وضع می‌کند و دولت پشتیبان آن است و دولت حاکمیت خود را با انتخاب و رأی مردم به دست آورده و حاکمیت نیز آزاد نیست و مشروع است و باید به اصول و ارزشهای جامعه توجه کند و سپس قانون وضع نماید.

بر اساس مکتب حقوق فطری یک سری قواعد عالی و برتر وجود دارد که ثابت هستند و لایتغیر و فراتر از اراده ی قانونگذارند و عقلانی اند یعنی با تفکر و اندیشه قابل فهم و درک هستند و نیازی به جعل و وضع آنها نیست و قانونگذار هنگام وضع قانون باید این قواعد عالی را در نظر بگیرد.

سن توماس داکن ، قواعد شناخته شده در یک جامعه را به سه قسمت تقسیم میکند:

### 1- قواعد الهی

### 2- قواعد طبیعی یا فطری

### 3- قواعد بشری

1) قواعدی اند که فقط خداوند آن را می‌فهمد و هر آنکه نماینده‌ی خداوند است. یعنی قواعد الهی توسط وحی قابل بیان است. پیامبران آن را دریافت و برای بشر بیان می‌کنند و انسان قدرت درک آن را با عقل خود ندارد.

2) انسان با عقل خود قدرت درک آنها را دراد و کسی آنها را جعل نکرده است و در همه ی مکان ها و زمان ها وود دارد و خداوند هم این قواعد را به رسمیت می‌شناسد. در حقوق اسلامی آن را مستقلات عقلیه می‌نامند که نیازی به شرع ندارد و توسط رسول باطنی(عقل) قابل درک و فهم است.

قاعده ملازمه : هر آنچه که عقل می‌گوید خواست خداوند هم هست.

مثلاً وفای به عهد از اصول طبیعی است و یا اگر کسی به دیگری خسارت وارد کند هر عقلی می‌فهمد که باید آن را جبران کند یعنی خداوند با رسول باطنی اینها را می‌گوید.

3) قواعدی که بشر برای تنظیم امور جامعه به آن نیاز دارد و آن را وضع می‌کند، نه خدا گفته و نه عقل شخصی می‌گوید، بلکه عقل جمعی و حسابگر آن را وضع می‌کند و در جوامع گوناگون این قواعد وضع شده توسط افراد مختلف و متفاوت می‌باشد. مانند عبور از سمت راست خیابان و یا بسیاری از قواعد حقوقی که بشر آن را وضع می‌کند و در جوامع مختلف متفاوت می‌باشد.

قواعد الهی و طبیعی تفاوت بسیاری ندارند و فقط فرق آن طریقه ی دسترسی و درک آن است. مثلاً قواعد الهی را پیامبر می‌گوید و قواعد فطری را عقل می‌گوید که عقل ما را به خواست خدا می‌رساند.

در دوره‌ی مذهبی : حقوق طبیعی کاشف از اراده ی خداوند است یعنی عقل خواست خداوند را درک می‌کند.

قرن 17 و 18 ، قرن خرد گرایی است و با رویکرد مذهبی قواعد طبیعی را تعریف می‌کنند ، در این قرن معتقد بودند که حقوق فطری خواست خدا نیست و قصد آن دفاع از انسان، و عدالت و آزادی و حقوق انسان است.

قرن 19 و 20 ، قرن تجربی است که قدرت انسان به درک همه چیز زیر سوال رفت. عقل و فطرت چیزی را درک نمی‌کند و هر چه را که می‌شود تجربه کرد، قاعده است و باید با تجربه به اثبات برسد. همچنین قواعد فطری قابل تعبیر است و در مکان‌ها و زمان‌ها متفاوت است.

#### هدف قواعد حقوقی

قانونگذار هر قاعده ای را که وضع می‌کند یا آنچه که بوده را به رسمیت می‌شناسد، هدفی را دنبال می‌کند و دلیلی برای وضع آن وجود دارد و همچنین خواستار رعایت آن قواعد می‌شود.

ضرورت حقوق نکته ای است که نه جزء اهداف حقوق است و نه جزء مبانی حقوق. یعنی قانون چرا لازم است؟ ضرورت قانون با مسئله ی اجتماعی بودن انسان رابطه دارد. دلیل لزوم قانون زندگی انسان در اجتماع است. یعنی چون در جمع زندگی می‌کند باید قانونی باشد تا از بی نظمی جلوگیری کند.

انسان مدنی و اجتماعی بالفطره است. می‌توان در این جمله شک کرد. یعنی یا طبعاً اجتماعی است یا ناچاراً در اجتماع است ، چون نیازهای خود را به تنهایی نمی‌تواند به دست آورد.

حقوق به دلیل خودخواهی و زیاده خواهی انسان برای اتمام اختلافات در جامعه‌ی ضروری است تا حق را به حقدار برساند و از پایداری آن جلوگیری کند.

حقوق به دادگستری می‌پردازد و هدف حقوق عدالت است. همچنین نظم و امنیت عمومی پیشبرد فرهنگ و تمدن يك جامعه نیز در راستای اهداف حقوق است.

(نظم عمومی- عدالت- ارتقاء فرهنگ و تمدن)

اصلی ترین هدف، عدالت است. یعنی قواعد حقوقی جعل میشوند تا عدالت اجتماعی اجرا شود لازم به ذکر است که حقوق نمی تواند انسان را عادل کند، یعنی عدالت فردی را نمی تواند ایجاد کند.

### هدف مقدماتی و اخروی

**مقدماتی:** ایجاد نظم عمومی که در پرتوی عدالت است، یعنی رساندن جامعه به عدالت و اجرای عدل و نه نظامی که در خفقان و ظلم باشد. برای ایجاد نظم عمومی باید حقوق تکالیف مردم را به آنها شناساند. جامعه ای که نظم نداشته باشد، به عدالت نمی رسد.

**اخروی:** جامعه ای که منظم باشد و عدالت در آن وجود آید، فرهنگ و تمدن نیز ارتقاء می یابد. جامعه ای که تمدن و فرهنگ نداشته باشد، جامعه ای منظم و عادل نیست.

**\* چگونه حقوق به عدالت، برسد؟ یعنی چگونه نظم را برقرار کند تا عدالت اجرا شود؟**

برای پاسخ به این سوال دو مکتب وجود دارد که دو گونه پاسخ دارند:

#### 1) مکتب اصالت فرد- فردگرایی

#### 2) مکتب اصالت اجتماع- اجتماع گرایی

1) **مکتب اصالت فرد- فردگرایی:** برای رسیدن به عدالت باید انسانها را آزاد گذاشت یعنی حاکمیت اراده را باید پذیرفت تا عدالت تحقق پیدا کند.

حاکمیت اراده، تأثیراتی در حوزه سیاسی، اقتصادی و حقوقی برجای گذاشته است:

- **حاکمیت اراده در حوزه سیاست:** بحث مبنای مشروعیت حکومت مهم است، یعنی همهی حاکمیت بر پایه ای اراده ای آزاد مردم شکل می گیرد (دموکراسی) و همه ی نهادهای حکومتی با اراده ای آزاد حکومت مردمی تحقق پیدا می کند.
- **حاکمیت اراده در حوزه اقتصاد:** به هیچ وجه دولت حق قیمت گذاری مستقیم را ندارد و قیمت گذار نیست یعنی قانون عرضه و تقاضا آن را تعیین می کند، یعنی مردم قیمت ها را تعیین می کنند. در اقتصاد مردم به نفع خود می اندیشند که ختم به نفع اجتماع می شود.
- **حاکمیت اراده در حوزه حقوق:** حاکمیت اراده می گوید مردم را آزاد بگذارید که معاملات حقوقی خود را انجام دهند، مردم آزادند تا قرارداد های حقوقی خود را منعقد کنند و دولت فقط زمینه را ایجاد می کند و فقط در موارد اندکی دخالت می کند، مثلاً در نکاح شرایطی را تعیین می کند و می گوید در این شرایط نباید نکاح صورت بگیرد.

در مکتب مسیحیت طلاق ممنوع است ولی بنابر مکتب فردگرایی، جوامع به طلاق مشروعیت داده اند و مجاز است.

مکتب فردگرایی چیزی را بیان می کند که ارسطو از آن به عدالت معاوضی یاد کرده است. یعنی در معاوضات، قرار دادها و معاملات حاکمیت اراده و آزادی وجود داشته باشد.

حاکمیت اراده به تنهایی کفایت نمی کند، یعنی نباید دست دولت کاملاً بسته باشد. اگر شرایط دو طرف معامله نابرابر باشد، دولت دخالت می کند و باید و نباید را اجرا می کند. یعنی آزادی افراد را محدود می کند و آزادی قراردادی نباید بیش از حد باشد و باید محدود باشد تا عدالت اجرا شود و ارسطو آن را عدالت توزیعی می نامد، یعنی دولت باید در توزیع عدالت دخالت کند.

#### 2) مکتب اصالت اجتماع- اجتماع گرایی:

اصالت جامعه می گوید فرد عینیت ندارد و برای تحقق عدالت باید به حقوق جامعه رسیدگی کرد، یعنی با انجام عدالت اجتماعی، عدالت فردی صورت می گیرد. دولت در همهی حوزه ها دخالت می کند و آزادی ها نادیده گرفته می شود و به حد اقل می رسد.

اگر دیدگاه اول اشتباهی را داشته باشد، اجرای مکتب دوم به طور کامل نیز، اشتباه است. در غرب مکتب اول توسعه پیدا کرده است و در شرق بیشتر مکتب دوم توسعه یافته است. ولی هیچ کدام به صورت کامل از یک مکتب صورت نگرفته است و ترکیبی از هر دو مکتب اند.

حقوق برای رسیدن به عدالت، باید عدالت معاوضی را صورت دهد و در برخی شرایط دولت باید در برخی معاملات دخالت کند و عدالت توزیعی را اجرا کند، یعنی هر دو عدالت باید ترکیب شود تا حقوق بتواند عدالت واقعی را در جامعه اجرا کند. یعنی در معاوضات، فرد را باید آزاد گذاشت ولی اگر این آزادی به اجتماع ضرر بزند، باید آزادی ها را کاست و محدود کرد. یعنی اگر حق فرد و جامعه با هم تعارض پیدا کرد و درگیر شد، باید حق را به اجتماع داد و حق فرد را محدود کرد.

Vokala.blog.ir

سه معنا براي دولت است: (عام، خاص، آخص)

**خاص:** قوهي مجريه، يعني از بالاترين مقام اجرايي کشور تا پايين ترين سمت که در قوه مجريه است.

**عام:** همهي نهاد ها و قواي موجود در يك جامعه، ارتش، شهرداري، جمعيت و ...

**عام، سه رکن دارد (جمعيت، سرزمين، حاکميت سياسي)** هر سه رکن با هم دولت به معنای عام را می‌سازند و هر کدام از این ارکان نباشد دولت به معنای عام را نمی‌رساند. دولت که اعمال حاکمیت می‌کند منظور همین دولت عام است.

قوهي مجريه حاکميت ندارد و بخشي از حاکميت به آن داده شده و همهي نهاد ها با هم حاکميت دارند، مهم ترين معنا هم، معنای عام است و اگر جمعيت و سرزمين، داراي حاکميت نباشند، دولت تحقق پیدا نمی‌کند.

**حاکميت:** يعني قدرت برتر که استقلال و آزادي در تصميم گيري دارد و کسي نمی‌تواند او را از تصميم گيري منع کند و يا ملزم به تصميم گيري کند: يعني قدرتي بالاتر از آن در جامعه نيست. امروزه این سخن که قدرتي بالاتر از حاکميت دولتها وجود ندارد، درست نيست، يعني دولت آزاد نيست تا هر تصميمي بگيرد و بايد به ارزش هاي جامعه احترام بگذارد و همچنين حقوق بشر حاکميتها را محدود کرده است.

خود تحلیلي نیز مقداري از حاکميت دولت را محدود می‌کند.

**شخصيت حقوقي:** يعني صلاحيت دارا شدن حق و تکليف توسط واحدها و اشخاص غير انساني.

مسلماً شخص حقيقي يا طبيعي که داراي حق تمتع و استيفاء است. در برابر شخص حقوقي قرار دارد، اما اشخاص غير انساني با تأييد قانون گذار، شخص محسوب می‌شوند؟

آيا شخصيت حقوقي نیز حق تمتع و استيفاء دارد؟

این شخص حقوقي ممکن است از انسانها شکل گرفته باشد و يا دولت ها اعضاء آن باشند. خانواده داراي حق و تکليف است و شخصيت حقوقي دارد.

مثلاً دانشگاه قم شخص حقوقي است و شخصيت حقوقي دارد و استادان و شاگردان اعضاي آن هستند. قوهي مجريه و همچنين دولت نیز شخصيت حقوقي دارد و هم حق دارند و هم تکليف.

**شخص حقوقي:** هر شخص غير حقيقي، چه متشکل از انسان ها باشد و چه متشکل از اشخاص حقوقي ديگر مثل دولت و نهاد ها، شخص حقوقي است.

شخص حقوقي به محض شکل گيري و به ثبت قانون رسيدن، داراي حق و تکليف می‌شود. البته شخص حقيقي نیاز به اعتبار ندارد.

مذهبي بودن شخص حقوقي، يعني قوانين آن نهاد و شخص حقوقي بر پايه‌ي اسلام است. خود شخص حقوقي نمی‌تواند مذهب داشته باشد.

دولت ها را می‌توان به سه دسته تقسيم کرد:

(1) مذهبي و اخلاقي اند.

(2) در کنار مذهب و اخلاق اند.

(3) حاکم بر مذهب و اخلاق اند.

(1) قواعد و مقررات دولت بايد مذهبي باشد مانند بسياري از کشورهاي اسلامي که مقيد به قواعد مذهبي اند.

(2) يعني نظري به مذهب ندارند و در قانون گذاري کاري به مذهب ندارند، نه اينکه بر ضد مذهب باشند.

(3) دولت بر همهي حوزه ها از جمله اخلاق و مذهب دخالت می‌کند و همه چيز را تعيين می‌کند.

**رابطه‌ي دولت و حقوق:** از يك سو دولت سازنده‌ي حقوق است ولي در وضع قواعد آزاد و رها نيست و از سوي ديگر خود دولت که سازنده-ي حقوق است، خود مطيع حقوق است و همهي دولت نیز بايد از قواعد تبعيت کنند.

## اوصاف قاعده‌ي حقوقی

اوصاف قاعده‌ي حقوقی، ویژگی‌های قاعده‌ي حقوقی نیست و فقط وصف آن است. (ویژه‌ی یک چیز یعنی خاص و مخصوص یک چیز)

تعریف:

**قاعده‌ي حقوقی**، قاعده‌ای کلی و الزام‌آور است که برای تحقق نظم اجتماعی و استقرار عدالت، در یک جامعه حاکم است و اجرای آن توسط دولت تضمین می‌گردد.

1) قاعده‌ي کلی 2) قاعده‌ای الزام‌آور 3) قاعده‌ای دارای ضمانت اجرا

4) هدف قاعده، تحقق نظم و اجرای عدالت است.

قاعده‌ي حقوقی عام و کلی است و شامل همه افراد می‌شود و با یک بار انجام شدن هدف آن تحقق پیدا نمی‌کند و باید در دفعات متعدد به آن عمل شود.

در برخی موارد، موضوع قانون در مورد یک نفر است. مثلاً حقوق و اختیارات رهبری، رئیس‌جمهور، وزیران و ... البته این قوانین برای شخص معین نیست و برای کسی است که در آن سمت و منصب قرار می‌گیرد. مثلاً قوانین برای شخص رئیس‌جمهور نیست بلکه برای سمت رئیس‌جمهوری است و هر کس رئیس‌جمهور باشد آن قواعد حقوقی می‌شود.

**عام بودن**، یعنی هر کس هر گاه در آن موقعیت قرار گرفت آن قواعد در موردش جاری است. مثلاً اگر کسی تا جرم نکرده قوانین جرم و جنایت در موردش اجرا نمی‌شود. مگر اینکه او در موقعیت مجرم قرار گیرد و یا کسی که تاجر نیست، حقوق و تکالیف تجارت شامل او نمی‌شود. یعنی کسی تا در سمت خاصی قرار نگرفته، آن قواعد شامل او نمی‌شود. همچنین استثناً، خللی در قاعده‌ي حقوقی وارد نمی‌کند. برخی بسیار عام اند، مثل حقوق مدنی و برخی خاص اند و عده‌ي معدودی مشمول آن می‌شوند.

**الزامی است**، حقوق برای رسیدن به هدف یعنی عدالت باید اجرای قواعدش الزامی باشد و حتماً اجرا شود. یعنی قاعده‌ای که اجرا نشود و مردم از آن پیروی نکنند، قاعده‌ي حقوقی نیست. کار حقوق نصیحت نیست بلکه امر و نهی است و آنچه را که می‌گوید انجام شود، باید انجام شود و آنچه را که می‌گوید انجام نشود، نباید انجام شود. قاعده‌ای که الزامی نیست، قاعده‌ي حقوقی نیست.

همه‌ي قواعد حقوقی الزامی اند، ولی از نظر درجه‌ي الزام به دو دسته تقسیم می‌شوند:

1- قواعد امری 2- قواعد تکمیلی یا تفسیری.

دسته‌ي اول آنقدر اهمیت دارند که به هیچ قیمتی نمی‌شود از زیر بار آن شانه خالی کرد و هیچ گاه نمی‌شود از آن تخلف کرد و تحت هیچ شرایطی نمی‌توان آن را انجام نداد. یعنی توافق بر خلاف آن مجاز و امکان پذیر نیست و باید به آن عمل کرد. مانند: قواعد کیفری، البته به جز قصاص که می‌توان برخلاف آن توافق کرد. مثلاً نکاح زن مسلمان با مرد غیر مسلمان باطل است و قاعده‌ای امری است و با توافق نمی‌شود بر خلاف آن عمل کرد.

دسته‌ي دوم هم الزامی اند، ولی درجه‌ي الزام آنها آنقدر زیاد نیست و می‌توان برخلاف آن توافق کرد، مانند: بحث خیارات. یعنی دو طرف معامله می‌توانند بر خلاف قواعد توافق کنند و از امتیازات خود بگذرند.

## ضمانت اجرای قاعده‌ي حقوقی:

عبارت است از نیرو، قدرت و فشاری که اجرای یک قاعده را تضمین می‌کند. ضمانت اجرا هم ویژه‌ي قاعده‌ي حقوقی است و هم وصف آن.

قاعده‌ي حقوقی ضمانت اجرای دولتی دارد، یعنی ضمانت اجرا ویژه‌ي قاعده‌ي حقوقی است. مثلاً دولت اجرای قواعد اخلاق را تضمین نمی‌کند.

**ضمانت‌های اجرا:**

- **کیفر:** اجرای قواعد حقوق کیفری را تضمین می‌کند و مردم را منع می‌کند از سرپیچی از قواعد. مثلاً منع از سرقت باید ضمانت اجرا داشته باشد و مجازات ضمانت آن است.
- **ابطال یا غیرنافذ کردن معامله و یا دادن حق فسخ به یک طرف معامله:** مثلاً ازدواج زن مسلمان با مرد غیر مسلمان باطل است و ضمانت اجرای آن باطل بودن نکاح است. یعنی اگر قراردادی شرایط خاصی دارد و آن شرایط انجام نشود، طرفین مجازات نمی‌شوند و فقط معامله باطل محسوب می‌شود. و یا اگر جنس سالم نبود مشتری حق فسخ دارد. (ایفاء یعنی عمل حقوقی یک جانبه)
- **مسئولیت مدنی یا جبران خسارت:** اگر کسی مال دیگری را تلف کرده و یا از بین برده باید جبران خسارت کند، چه سهواً و چه عمداً. البته این جبران خسارت جریمه محسوب نمی‌شود چون جریمه مجازات است.
- **دخالیت فیزیکی:** خود دولت عملاً خلاف را درست می‌کند، مثلاً خانمی مهریه‌ی خود را اجرا می‌گذارد و دولت دخالت می‌کند و قواعد را اجرا می‌کند.

گاهی چند ضمانت اجرا باهم انجام می‌شود مثلاً کسی که دزدی می‌کند باید مال را برگرداند، مجازات شود و اگر مال را تلف کرده باید جبران خسارت کند.

**اجرای نظم در جامعه**، توصیف چهارم قاعده‌ی حقوقی است: پاکي وجدان و عادل کردن مردم، هدف حقوق نیست بلکه ایجاد نظم در جامعه و اجرای عدالت اجتماعی هدف قواعد حقوقی است. می‌شود گفت تحقق نظم عمومی نه تنها وصف قاعده‌ی حقوقی است بلکه ویژه آن هم است.

#### ارتباط علم حقوقی با سایر رشته‌ها

(الف) ارتباط علم حقوق با سایر رشته‌های علمی

(ب) ارتباط قواعد حقوقی با قواعد اخلاقی.

همه‌ی علوم با هم ارتباط دارند و این امری شناخته شده است. مثلاً علوم سیاسی درباره‌ی دولت و قدرت است و همین دولت است که سازنده حقوق است. و یا حقوق یکی از شاخه‌های علم جامعه‌شناسی است و یا رابطه‌ی علم پزشکی با حقوق. بسیاری از مسائل اقتصادی بستگی به دانستن قواعد حقوقی دارد.

قواعد حقوقی و قواعد اخلاقی از چند جهت با هم تفاوت دارند:

- (1) **منشاء و مبنای این دو قاعده متفاوت است.** یعنی دولت قواعد حقوقی را جعل می‌کند. ولی قواعد اخلاقی را خیر.
- (2) **از جهت هدف هم اختلاف دارند** تطهیر روح و نفس انسان و سلامت روان، هدف قواعد اخلاقی است ولی هدف حقوق اجرای نظم عمومی در جامعه است.
- (3) **از جهت ضمانت اجرا هم متفاوتند.** قواعد حقوقی توسط دولت تضمین می‌شود ولی قواعد اخلاقی را دولت ضمانت نمی‌کند بلکه وجدان و ترس از آخرت، ضمانت اجرای آن است.
- (4) **از حیث قلمرو نیز متفاوتند.** نسبت این دو قواعد، نسبت عام و خاص من وجه است.

قواعد حقوقی در ابتدا قواعد اخلاقی بودند و سپس قواعد حقوقی شدند و هستند. دروغ گفتن در قاعده اخلاق ممنوع است و لی دروغ گفتن در دادگاه، هم از نظر اخلاقی ممنوع است و هم از نظر حقوقی. و یا عبور از چراغ قرمز ابتدا قاعده‌ی حقوقی است و سپس قاعده‌ی اخلاقی می‌شود.



## معرفی شاخه های علم حقوق

ماهیت قواعد حقوقی تقسیم می‌شود به حقوق عمومی و حقوق خصوصی و به اعتبار قلمروی اجرا، قواعد حقوقی به داخلی و بین المللی تقسیم می‌شود.

**داخلی:** در داخل مرزهای یک کشور اجرا می‌شود که می‌تواند عمومی یا خصوصی باشد.

**بین المللی:** قواعد عام بین المللی است که در دنیا به اجرا در می‌آید و می‌تواند خصوصی و عمومی باشد.

حقوق خصوصی (مجموعه قواعد)

حقوق جزا (مجموعه قواعد)

حقوق بین الملل (مجموعه قواعد) دسته بندی آموزشی

حقوق عمومی (مجموعه قواعد)

حقوق بشر (امتیازها و حق‌ها)

«حقوق عمومی» حاوی قواعد امری است ولی حقوق خصوصی حاوی قواعد تکمیلی است. قسمتی از این سخن درست است ولی بعضی از قواعد حقوق خصوصی جزء قواعد امری اند و بهتر است بگوییم: حقوق عمومی عمدتاً قواعد امری و حقوق خصوصی عمدتاً قواعد تکمیلی اند.

قواعد حقوق عمومی برای منافع عامه جعل شده، ولی حقوق خصوصی منافع اشخاص را دنبال می‌کند. این شاخص نیز کاملاً درست نیست. حقوق عمومی منافع عامه را دنبال می‌کند ولی به منافع افراد منتهی نمی‌شود.

حقوق خصوصی منافع افراد را دنبال می‌کند ولی در انتها به نفع جامعه و نظم جامعه است.

معیاری برای تفکیک حقوق عمومی و خصوصی:

نقش قدرت و حاکمیت شاخصی برای شناختن است.

حقوق عمومی شاخه ای از حقوق است که در آن حاکمیت به طور پررنگ ایفای نقش می‌کند و وجه غالب آن دخالت حاکمیت است و حتی در مواردی از آن، حاکمیت، یک طرف رابطه است.

در شناخت حقوق خصوصی حاکمیت یک طرف رابطه نیست و یا دخالت حاکمیت استثنایی است و نه اغلبی و به صورت کم رنگ خود را نشان می‌دهد. وجه حقوق عمومی حاکمیت اراده است و به صورت امری نیست.

گاهی ممکن است شاخه ای از علم حقوق که جزء حقوق خصوصی بوده به دلیل دخالت دولت تبدیل به حقوق عمومی شده باشد.

رابطه‌ی کارگر و کارفرما جزء حقوق خصوصی است. یعنی شرایط را خود اشخاص تعیین می‌کنند و حقوق خصوصی است ولی به جهت مداخله‌ی بیش از حد، حاکمیت دولت پررنگ شد که جایی برای حاکمیت اراده نماند ولی باید دانست جایی که یک طرف رابطه دولت است حتماً حقوق عمومی است.

حقوق اشخاص - اموال و مالکیت

حقوق قراردادها (تعهدات)

حقوق مسئولیت مدنی

حقوق تجارت

حقوق مدنی

حقوق بین الملل

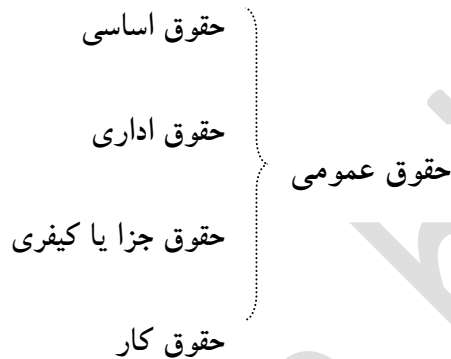
حقوق خصوصی

حقوق مدني شاخه اي از حقوق خصوصي است و حاوي قواعدي است که بر انسان ها از آن جهت که عضو جامعه اند حاکم است يا روابط شهروندان را بدون هيچ گونه تمايز، نسبت به ديگران و يا موقعيت و امتياز خاصي تنظيم مي کند.

قواعد حقوق مدني از عام ترين و کلي ترين قواعد حقوقي است.

حقوق تجارت به روابط میان تاجران و عمليات بازرگاني مي پردازد با اينکه دخالت حاکميت دولت زياد است ولي جزء حقوق خصوصي است.

حقوق دريائي جزئي از حقوق خصوصي است ولي دخالت دولت در آن زياد است. بحث کشتي ها، ثبت کشتي ها، حمل و نقل دريائي، تابعيت کشتي ها و اختلافات میان کشتي هاست.



حقوق اساسي شاخه اي در حقوق عمومي است و بر مسائل ساختار قواي موجود در يك کشور و وظائف و ارتباط میان قواها و حقوق ملت مي پردازد. (حقوق و منصب هاي سياسي)

حقوق اداري به مسائل اداري مي پردازد.

حقوق کار به روابط میان کارگر و کارفرما مي پردازد ولي پيشگيري از ظلم و اجراي عدالت، دولت مداخله مي کند.

حقوق ماليه عمومي نیز مسائل مربوط به بودجهي دولتي است.

آيين دادرسي مدني جزء حقوق عمومي است. و آيين دادرسي کيفري جزء حقوق عمومي است.

حقوق جزاء، شاخه اي از حقوق عمومي است که به بيان جرائم و مجازات ها و اصول کلي حاکم بر کيفر مي پردازد. مسائلي مانند مشارکت در جرم.

حقوق جزاست که تعيين مي کنند کدام فعل يا ترک فعل ممنوع است و چه مجازاتي براي آن مطرح است.

براي اثبات جرم چه راه هاي وجود دارد و چه اشخاصي داراي مسئوليت کيفري اند؟

عواملی که باعث می شود برخی از انسان ها مسئولیت کيفري نداشته باشند کدام است؟

جرم: ترک فعل واجب و انجام فعل ممنوع.

دولت مجازات مي کند و نه اشخاص، حتي جايي که جرم حق خصوصي کسي را نقض مي کند انسان ها حق مجازات را ندارند را ندارند و نبايد مستقل از دولت کسي را مجازات کرد يعني بايد ابتدا اثبات کرد.

**حقوق بين الملل عمومي و خصوصي**

حقوق بین المللی عمومی شاخه ای از علم حقوق است که روابط میان تابعان یا موضوعات حقوق بین الملل را تنظیم می‌کند. تابعان یا موضوعات اعم از دولت‌ها و سازمان‌های بین المللی و در موارد بسیار خاص، افراد- به طور قطعی افراد در همه جا موضوع حقوق بین الملل نیستند.

- |  |   |                                |
|--|---|--------------------------------|
| 1- روابط میان خود دولت‌ها                | } | حقوق بین المللی<br>حاوی قواعد: |
| 2- روابط میان سازمان‌ها                  |   |                                |
| 3- روابط میان دولت‌ها از یک طرف و سازمان |   |                                |

های بین المللی را از طرف دیگر تنظیم می‌کند

حقوق بین المللی دارای قواعدی است که در جامعه بین المللی به اجرا در می‌آید.

حقوق بین الملل حقوق بشر نیست بلکه حقوق بین الملل بشر، شاخه ای از حقوق بین الملل است.

شاخه های حقوق بین الملل:

- حقوق بین الملل دریا
- حقوق بین الملل بشر دوستانه
- حقوق بین الملل کیفری
- حقوق تجارت بین الملل
- حقوق بین الملل اقتصادی
- حقوق هوا و فضا
- حقوق مسئولیت بین الملل دولت‌ها
- حقوق بین الملل محیط زیست
- حقوق بین الملل توسعه
- حقوق روابط دیپلماتیک و کنسولی.

حقوق بین الملل خصوصاً شاخه ای از علم حقوق و جزئی از حقوق داخلی که بر روابط میان اشخاص در صورتیکه یک عنصر خارجی در آن دخالت داشته باشد، حکومت می‌کند. یعنی روابط میان اشخاص را در زندگی بین الملل تنظیم می‌کند.

مثلاً یک ایرانی در فرانسه می‌خواهد از یک فرانسوی خانه ای بخرد. اگر قرار داد در داخل ایران بود، قاضی باید توجه کند که آیا صلاحیت اجرا دارد یا نه. و سپس باید توجه کند که قانون کدام کشور را به اجرا درآورد.

- 1- اگر در رابطه عنصر خارجی باشد می‌شود گفت که حقوق بین الملل خصوصی است.
  - 2- پاره ای از مسائلی که در حقوق بین الملل مطرح است از مسائلی است که در حقوق داخلی هم مطرح است. مانند تابعیت. حقوق بیگانگان نیز در حقوق بین الملل خصوصی مطرح است و هم در بین الملل عمومی.
  - 3- وجود منابع بین المللی، مثلاً حقوق مدنی منبع بین المللی ندارد ولی در حقوق خصوصی، منابع خارجی وجود دارد.
- در حقوق بین الملل خصوصی، تابعیت و اقامتگاه و حقوق بیگانگان بحث مهمی است. یعنی تعارض و قوانین دو یا چند کشور.

1- نظام حقوقی رومی ژرمنی

2- نظام حقوقی کامن لایا عرفی

3- نظام حقوقی اسلامی

4- نظام حقوق سوسیالیستی

(که به معانی و تفاوت سه نظام او ...)

1- نظام حقوقی رومی ژرمنی: در اروپای غربی حاکم است. البته به جز بریتانیا که البته اسکاتلند هم تابع رومی ژرمنی می باشد.

مبنای آن عبارت است از اندیشه‌ی تعالیم مسیحیت و حکیمان مسیحیت.

مهمترین منبع آن قانون است و منبع بعدی عرف است که نواقص را برطرف می کند. اصولی که در این نظام وجود دارد، حاکمیت اراده است و آزادی های مطرح است در حوزه‌ی حقوق عمومی اصل تفکیک قوا مورد توجه قرار گرفته است.

2- کامن لایا عرفی: که در انگلستان، آمریکا، کانادا، استرالیا و هندوستان بعد از استعمار، حاکم است.

نظام کامن لایا نیز از تعالیم و اندیشه های مسیحیت منشأ می گیرد.

منبع اول در این نظام عرف است و قانون نقائص و خلاء های عرف را کامل می کند. و برای هم این نظام را Commonlaw می گویند.

نظام حقوقی رومی ژرمنی و کامن لایا از جهت مبنا و منشأ تفاوت چندانی ندارند. و هر دو از تعالیم و اندیشه های مسیحیت منشأ می گیرند.

در منبع، میان رومی ژرمنی و کامن لایا تفاوت وجود دارد، در نظام رومی ژرمنی قانون منبع اول است یعنی قاضی ابتدا باید به قانون مراجعه کند و سپس به عرف، ولی در کامن لایا، عرف منبع اول است و قانون نقائص و خلاء های عرف را کامل می کند.

نظام حقوقی نوشته، یعنی منبع آن قانون است و بیشتر حقوق آن نوشته شده است.

نظام حقوقی نانوشته، یعنی عرف، و فقط قسمتی از آن نوشته شده است.

منظور از عرف، عرف مردم و جامعه نیست، بلکه عرف رویه‌ی قضایی است.

3- نظام حقوقی اسلامی: که در مبنا و منبع و اصول، تفاوت ها و مشترکاتی با دیگر نظام ها دارد: مبنای حقوق اسلامی عبارتست از وحی و اراده‌ی خداوند که بر پیامبر نازل شده است. منبع حقوق اسلامی کاملاً با حقوق رومی ژرمنی و کامن لایا متفاوت است.

منابع حقوق اسلامی: کتاب قرآن و سنت، قول، فعل و تقریر پیامبر (ص) و معصومان (ع) است. (تقریر نه قول است و نه فعل، یعنی سکوت در بیان تأیید. و سکوت به معنای اثبات و درستی آن عمل است.)

منابع دیگری نیز در اسلام وجود دارد مانند عقل و اجماع.

اهل سنت می گویند اجماعی درست است که جماعت بر آن رأی دهند ولی شیعه می گوید اجماعی صحیح است که معصوم بر آن رأی دهد.

همچنین قیاس را شیعه به رسمیت نمی شناسد که اهل سنت مرسوم می دانند.

## منابع حقوق

حقوق از هر جایی که ناشی شود، نهایتاً در جایی استقرار پیدا می‌کند.

جایی که قواعد حقوقی در آنجا یافت می‌شود، منبع حقوق است.

منابع حقوق:

- 1- قانون
- 2- منابع معتبر اسلامی و فتاوی معتبر
- 3- عرف
- 4- رویه قضایی: - رویه وحدت قضایی (که الزامی است و در حکم قانون) - رویه دادگاهها (ارشادی)
- 5- دکترین.
- 6- اصول کلی حقوقی.

بر اساس ماده 2 قانون اساسی در جایی که قانون نباشد یا نقص داشته باشد، قضات باید به عرف توجه کنند.

اصل 167 قانون اساسی تحولی در ترتیب منابع حقوق ایجاد کرد که قاضی مکلف است حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد، یعنی قانون منبع نخست است.

در مواد سکوت، نقص، تعارض، اجمال و ... باید به منابع معتبر اسلامی و فتاوی معتبر مراجعه کند و نمی‌تواند از صدور حکم استتکاف کند و استتکاف از صدور حکم جرم است.

اگر قاضی حکم را در قانون نیافت، نباید به عرف مراجعه کند بلکه ابتدا باید به فقه و منابع اسلامی مراجعه کند.

1- قانون: که دارای معانی خاص و عام است.

عام: عبارتست از اراده حاکمیت که توسط یکی از نهاد های صالح حکومتی ابراز می‌شود اعم از اینکه این نهاد صالحی، قوهی مقننه، مجریه، یا بالاترین مقام مملکتی باشد.

خاص: عبارتست از بخشی از ارادهی حاکمیت که با تشریفات خاص توسط مجلس شورای اسلامی و یا از طریق همپرسی یا فراندوم توسط مردم ابراز می‌شود. این تعریف به قانون در کشورمان اشاره ندارد بلکه قانون در معنای خاص در همه نظامهای حقوقی به همین شکل است.

هر گاه اراده حاکمیت با تشریفات خاص توسط پارلمان یا قوهی مقننه وضع شود به آن قانون می‌گویند. چنانچه هر گاه مستقیماً از طریق فراندوم یا همه پرسی یا مراجعه به آراء عمومی قانون وضع شود، آن را نیز قانون به معنای خاص می‌گویند. در این باره دو اصل مهم در قانون اساسی وجود دارد:

**اصل 58 قانون اساسی:** اعمال قوهی مقننه توسط مجلس شورای اسلامی صورت می‌گیرد (یعنی قانون گذاری حق و تکلیف مجلس شورای اسلامی است. آنچه مجلس تصویب می‌کند و به تأیید شورای نگهبان می‌رسد قانون به معنای خاص است.)

**اصل 59 قانون اساسی:** در مسائل بسیار مهم سیاسی، اقتصادی، اجتماعی ممکن است اعمال قوهی مقننه توسط همپرسی و ارجاع به آراء عمومی صورت گیرد.

طبقه بندی قوانین چه فوائد و اثراتی دارد؟

- 1- قانون اساسی
- 2- قانون عادی

3- تصویب نامه ها و آیین نامه های دولتی (توسط هیئت دولت تصویب می‌شوند و گاهی توسط وزیر خاصی صورت می‌گیرند و گاهی هم توسط استاندار است).

**قانون اساسی** قانون برتری است و در همه‌ی نظامهای حقوقی اساس حکومت بر اساس قانون اساسی شکل می‌گیرد که به معنای میثاق ملی هم هست. ساختار قوا، حقوق و وظایف ارتباط میان آنها و دیگر نهادها یکی جامعه در قانون اساسی تبیین می‌شود و مهمترین حقوق ملت در قانون اساسی ذکر می‌شود.

**قانون عادی**، همان قانون به معنای خاص است.

**تصویب نامه ها و آیین نامه‌های دولتی** متن‌هایی اند که الزامی اند ولی با اجازه‌ی قانون اساسی توسط قوه‌ی مجریه به تصویب می‌رسند. خصوصاً اینکه گاهی اجرای قانون عادی، نیازمند آیین‌نامه‌ی اجرایی است که این آیین‌نامه توسط خود مجری، یعنی قوه‌ی مجریه به تصویب می‌رسد.

نتیجه و ثمره‌ی این تقسیم عبارتست از اینکه:

هر قانونی برای اینکه معتبر تلقی شود و دارای اعتبار قانونی باشد نباید با قانون مافوق مغایرت داشته باشد. مغایرت موجب بی‌اعتباری آن قانون خواهد شد. بنابراین تقسیم قانون عادی در صورتی داری اعتبار است که هیچگونه مغایرتی با قانون اساسی که در طبقه‌ی بالاتر قرار دارد، نداشته باشد.

همچنین تصویب‌نامه‌ها و آیین‌نامه‌های قوه مجریه در صورتی دارای اعتبار اند که با قانون عادی مغایرتی نداشته باشند.

فلسفه وجودی شورای نگهبان همین امر است، یعنی اگر قانون اساسی در رتبه‌ی برتر و بالاتر نبود نیازی به شورای نگهبان نبود.

شورای نگهبان که هم حافظ شریعت است و هم حافظ قانون اساسی، وظیفه داری مواظبت کند که هیچ قانونی مغایر با شریعت، فقه و قانون اساسی به تصویب نرسد. دیوان عدالت اداری که نهاد پراهمیتی است و بعد از انقلاب تأسیس شد از وظایفی که دارد این است که تصویب‌نامه‌ها و آیین‌نامه‌های مغایر با قوانین عادی را ابطال نماید. چنانکه قضات حق ندارند به تصویب‌نامه‌هایی که مغایر قوانین است عمل کنند. همچنین مردم عادی حق دارند به تصویب‌نامه‌ها و آیین‌نامه‌هایی را که با قانون عادی کشوری مغایرت دارند ابطال آنها را از دیوان عدالت اداری تقاضا کنند. هر چند دیوان عدالت اداری به تشخیص خود عمل می‌کند و مکلف به پذیرش نظر مردم نیست.